

يك جانب آن که رودخانه جاری است و آن طرف رودخانه میدان سبز و باغات موزون بی چهار- دیوار واقع شده، بی تفاوت چون بهشت برین دلپذیر است. آب رودخانه از کوههای بلند سبز و خرم، که يك سمت آن کشیده است، می افتد. در موضع افتادن آب، آبشارهای موزون تراشیده اند که ملاحظه آن بی اختیار غم ازدل می زاید و لطافت هوا و مسرت انگیزی اینجا به مرتبه ای است که بی خواست، طبیعت به رقص میل می نماید.

## لهگله:

دفی چون بیستون بر طبع عاشق موافق ساز یار ناموافق

چون آن روز هوا ابر و نم نم باران بود، در کنار مزرعه های آن ملک، درختی جنگلی سبز و خرم، نازک برگ، پر بار میوه، سرخ شبیه به کرونده بستانی هند می باشد، و از این هر دانه میوه قطره های باران مثل چهل چراغ می درخشید، مرا حالتی چون نشئه سرخوشی شراب پیدا شده تا آخر روز، بلکه تا وقت خواب، امتداد یافت. بی اختیار این ابیات با با فغانی به طریق زمزمه می سراییدم و قدرت بر خموشی یا توجه به طرف امری دیگر نداشتم.

## فغانی:

يك چراغ است در این بزم که در بر تو آن در حقیقت [نسب کعبه و بتخانه] یکی است  
هر کجا می نگرم انجمنی ساخته اند  
این فضولان صنم برهنی ساخته اند

چهارشنبه ششم [رجب] قدری از شب گذشته به دبلن رسیدیم. این سه روزه راه تمام کوهستان، اکثریست و هموار، بعضی جا دامنه های کوه، میدان مسطح؛ و دیهات این ملک مثل پوره های هند اکثر سقف کاهی دارد، و زیاده از ده دوازده خانه در يك جا معموره نه. کاه را به بندید ضخیم بندند، و بعضی لخته های خاک باچمن بر آن چسبانند، تا يك وجب گیاه بلند شده، همه ساله سبز ماند.

احوال رعایا و سکنه  
قصبات ایرلند  
غربا و اهل قرای [این] ملک آن قدر فقیرند که اهل قرای هند را مقابل ایشان اغنیا توان شمرد... هر چند که راسته های وسیع منقسم از تخته های سنگ [سازند، گل ولای] لازم این ملک

است. بیچاره ها به جهت کثرت تردد، بی کفش زندگانی نمایند، لہذا دست و پاهاى ایشان تمام روز تاساق، ترمی ماند. آن قدر سرخ قرمزى رنگ شود که چون پای زنان هندوان رنگ کرده به سرخی مهاور معلوم گردد. این فقر و احتیاج به چند جهت ملازم ایشان گشته، یکی گرانی نرخ اشیاء همیشه. دیگر کثرت [اولاد] و کثرت اکل و لبس به سبب کثرت برد. شنیده شده که بعضی در عمر خود قدرت خوردن گوشت و نان نیا بند، و مدار بر «پتیه» گذرانند. در خانه اغنای قرای، گو سفند و سگت و خوک و مرغ و آدم در يك جا به سر برند. در اثنای راه طفلان و پیران به امید يك پارچه نان، يك يك گروه همراه «کوچ» می دوینند. کوه و میدان این راه تمام مزرع و زراعت این ممالک گندم و شلغم و مٹر و اکثر جو و «پتیه» است. بنا بر این در سالی که «پتیه» ضایع شود غربا سختی بسیار کشند. «پتیه» این ولایت نامدار می شود، به لندن برند. برنج کنده بنگاله و امریکا در بازارها به قیمت سنگین یافته می شود، چنانچه هر جامه همان می شدم میزبان قدری خشکه آن برنج چون گلتهی هند به تحفگی برای من می پخت و خوراک خود آنها نان گندم به انواع لحوم و شراب است، و مردم دیهات نان جوین یا «پتیه» در آب گوشت جوشانیده خورند، و جانوران را قدری جو یا کاه خشک دهند، و وقتی که علف صحرا در زیر برف است شلغم خوراندند، و هر قدر زمین که قابل زراعت نیست از آن گلی که مثل پاچک آگاو و به کار سوختن آید حاصل می شود. اگر چه به صفا وحدت آتش ذغال سنگی که از بعضی زمینها چون اشیای کانی به کندن سه چهارگز زمین به دست می آید نیست، اما بسیار بهتر و باید از آتش پاچک گاو است، و به سبب شدت برد، بخاری آتش در خانه های کاهی غربا نیز مرسوم است.

بالجمله آن شب چون دیر رسیده بودیم منزلی خالی نبود: به ضرورت در جایی که فرود-گاه [لارد] ها، و «دوک» ها بود به سر برده، کرایه ای سنگین دادیم.

پنجشنبه هفتم به رهنمایی مستر «ایگر»، که در «کوچ» شریک راه ما بود، در «انگلش استریت» نزد يك کالج به خانه مسس<sup>۲</sup> «بال»، که بیوه زنی نیکو اخلاق، و دختران و پسران نیکو سیرت دارد، رفته منزل به کرایه گرفتیم. چون رسم کرایه خانه در این ملکها هفته واری است نه ماهیانه، دو حجره من به يك «گنی» هفته، و مثل آن از کپتان «رچدسن» مقرر شد. حضری در همان خانه می خوردیم، نان فرانسوی و جای و مسکه خوب نو کر آن خانه برای ما می خرید، و چاشت هر روز به يك آشخانه می کردیم، و چاشنی از طعام مخصوص آنجا بر می داشتیم. به قدر دورویی هند خرج حضری و چاشت هر واحد می شد. [تا اینکه اعزه شهر از ورود من خبر یافتند] پس از آن خود آن قدر رقعۀ

(۱) باچک، یمن. (Mrs.) Mistress (۲) (باو، خادم).